

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# فارسی و نگارش (۱)

کلیه رشته‌ها

شاخه فنی و حرفه‌ای

پایه دهم دوره دوم متوسطه

۱۳۹۵



## وزارت آموزش و پرورش سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی

نام کتاب:  
پدیدآورنده:  
مدیریت برنامه‌ریزی درسی و تألیف:  
شناسه افزوده برنامه‌ریزی و تألیف:

فارسی و نگارش (۱) - پایه دهم دوره دوم متوسطه - ۱۱۶۰۲۱۰  
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی  
دفتر تألیف کتاب‌های درسی عمومی و متوسطه نظری  
محمّدالدین بهرام محمدیان، عباسعلی وفائی، محمّدرضا سنگری، رضا مرادصحرانی،  
مریم عاملی رضائی، غلامرضا عمرانی، معصومه نجفی پاژکی، مریم دانشگر، حجت کجانی حساری،  
نادر یوسفی و محمّد نوریان (اعضای شورای برنامه‌ریزی)  
فریدون اکبری شلدره، حسین داوودی، سهیلا صلاحی مقدّم، شهناز عبادتی، حسین  
قاسم‌پورمقدّم، محمّد گودرزی دهریزی و بهروز محمودی بختیاری (اعضای گروه تألیف) -  
حسین داوودی (ویراستار)

مدیریت آماده‌سازی هنری:  
شناسه افزوده آماده‌سازی:

اداره کل نظارت بر نشر و توزیع مواد آموزشی  
لیدا نیک‌روش (مدیر امور فنی و چاپ) - جواد صفری (مدیر هنری، طراح گرافیک و صفحه‌آرا) -  
مسعود سید کشمیری، حسین صافی (تصویرگران) - فاطمه باقری مهر، زهره برهانی،  
علی مظاهری نظری فر، علیرضا کاهه، فاطمه پزشکی، ناهید خیام‌باشی، راحله زادفتح‌اله  
(امور آماده‌سازی)

نشانی سازمان:

تهران: خیابان ایرانشهر شمالی - ساختمان شماره ۴ آموزش و پرورش (شهیدموسوی)  
تلفن: ۸۸۸۳۱۱۶۱-۹، دورنگار: ۸۸۳۰۹۲۶۶، کد پستی: ۱۵۸۴۷۴۷۳۵۹  
وبگاه: www.irtextbook.ir و www.chap.sch.ir

ناشر:

شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران: تهران - کیلومتر ۱۷ جاده مخصوص کرج - خیابان ۶۱  
(دارویخش) تلفن: ۴۴۹۸۵۱۶۱-۵، دورنگار: ۴۴۹۸۵۱۶۰، صندوق پستی: ۱۳۹-۳۷۵۱۵  
شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران «سهامی خاص»  
چاپ اول ۱۳۹۵

چاپخانه:

سال انتشار و نوبت چاپ:

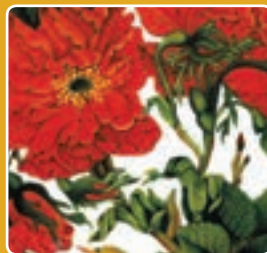
کلیه حقوق مادی و معنوی این کتاب متعلق به سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی وزارت آموزش و پرورش است و هرگونه استفاده از کتاب و اجزای آن به صورت چاپی و الکترونیکی و ارائه در پایگاه‌های مجازی، نمایش، اقتباس، تلخیص، تبدیل، ترجمه، عکس‌برداری، نقاشی، تهیه فیلم و تکثیر به هر شکل و نوع بدون کسب مجوز ممنوع است و متخلفان تحت پیگرد قانونی قرار می‌گیرند.



ملت شریف ما اگر در این انقلاب بخواهد پیروز شود باید دست از آستین برآرد و به کار بپردازد. از متن دانشگاه‌ها تا بازارها و کارخانه‌ها و مزارع و باغستان‌ها تا آنجا که خودکفا شود و روی پای خود بایستد.

امام خمینی (قدس سرّه الشریف)

# فهرست



- ۶ ..... پیشگفتار
- ۹ ..... ستایش: با نور خود آشناییم ده
- ۱۰ ..... درس یکم: از آموختن، ننگ مدار
- ۱۱ ..... کارگاه درس پژوهی
- ۱۲ ..... گنج حکمت: راه تندرستی
- ۱۳ ..... درس دوم: پرورش موضوع
- ۱۸ ..... کارگاه نگارش
- ۲۱ ..... مثل نویسی: برو کار می کن، مگو چیست کار.
- ۲۲ ..... درس سوم: خسرو
- ۲۸ ..... کارگاه درس پژوهی
- ۲۹ ..... گنج حکمت: روزی ده و روزی
- ۳۰ ..... درس چهارم: عینک نوشتن
- ۳۵ ..... کارگاه نگارش
- ۳۷ ..... مثل نویسی: از کوزه، همان برون تراود که در اوست
- ۳۸ ..... درس پنجم: مهر و وفا
- ۳۹ ..... کارگاه درس پژوهی
- ۴۰ ..... گنج حکمت: رازداری
- ۴۱ ..... درس ششم: نوشته عینی
- ۴۶ ..... کارگاه نگارش
- ۴۹ ..... مثل نویسی: کوه به کوه، نمی رسد؛ آدم به آدم می رسد
- ۵۰ ..... درس هفتم: رستخیز عظیم
- ۵۱ ..... کارگاه درس پژوهی
- ۵۲ ..... گنج حکمت: حیات بخش دل ها
- ۵۳ ..... درس هشتم: نوشته های گزارش گونه
- ۵۸ ..... کارگاه نگارش
- ۶۱ ..... مثل نویسی: بار کج به منزل نمی رسد.

- ۶۲..... درس نهم: در یادلان
- ۶۶..... کارگاه درس پژوهی
- ۶۷..... گنج حکمت: آنچه گویی، هوش دار
- ۶۸..... درس دهم: نوشته ذهنی (۱): جانشین سازی
- ۷۱..... کارگاه نگارش
- ۷۳..... مَثَل نویسی: سحرخیز باش تا کامروا شوی
- ۷۴..... درس یازدهم: رستم و اشکبوس
- ۷۸..... کارگاه درس پژوهی
- ۸۰..... گنج حکمت: عاقبت مردم آزاری
- ۸۱..... درس دوازدهم: نوشته ذهنی (۲): سنجش و مقایسه
- ۸۵..... کارگاه نگارش
- ۸۷..... مَثَل نویسی: چاه کن همیشه ته چاه است
- ۸۸..... درس سیزدهم: خیر و شر
- ۹۴..... کارگاه درس پژوهی
- ۹۵..... گنج حکمت: ای رفیق
- ۹۶..... درس چهاردهم: نوشته ذهنی (۳): ناسازی معنایی یا تضاد مفاهیم
- ۱۰۰..... کارگاه نگارش
- ۱۰۲..... مَثَل نویسی: آن را که حساب پاک است، از محاسبه چه باک است
- ۱۰۳..... درس پانزدهم: نشانی از خدا
- ۱۰۴..... کارگاه درس پژوهی
- ۱۰۵..... گنج حکمت: درشتی و نرمی
- ۱۰۶..... درس شانزدهم: نوشته های داستان گونه
- ۱۱۱..... کارگاه نگارش
- ۱۱۳..... مَثَل نویسی: گر صبر کنی، ز غوره حلوا سازی
- ۱۱۴..... نیایش: ای خدا
- ۱۱۵..... واژه نامه، منابع و پیوست

## پیشگفتار



زبان فارسی، حافظ وحدت قوم ایرانی و به تعبیر دقیق و زیبایی مقام معظم رهبری، «رمز هویت ملی ماست». زبان فارسی یکی از چند زبان فاخری است که از گذشته‌های دور، آثار ارزشمندی از آن برجای مانده است. این زبان که در بردارنده ارزش‌های والای انسانی است، قرن‌های متوالی، زبان رسمی و فرهنگی بخش وسیعی از جهان، از آسیای صغیر و بین‌النهرین و تمام شبه قاره هندوستان بوده است. نه تنها ایرانیان علاقه‌مند که بسیاری از غیر ایرانیان این زبان را فرا گرفته، بدان شعر سروده و کتاب نوشته‌اند. آثار ادبی ایران، آینه اندیشه‌ها، باورها، هنرمندی‌ها و عظمت روحی و معنوی ملتی است که بالنده و شکوفا از گذرگاه حادثه‌ها و خطرگاه‌ها گذشته و به امروز رسیده است. برگ ادب و فرهنگ ایران زمین، جلوه‌گاه آثار منظوم و منثور فرهیختگان اندیشه‌وری است که با بهره‌گیری از زلال فرهنگ اسلامی، آثاری ماندگار و پرمایه را به یادگار نهاده‌اند. مطالعه دقیق و عمیق این آثار، جان را طراوت می‌بخشد، روح را به افق‌های شفاف و روشن پرواز می‌دهد و ذهن و ضمیر را شکوفا و بارور می‌سازد. برنامه درسی زبان و ادبیات فارسی در نظام آموزشی ایران اسلامی، جایگاهی ارزشمند دارد؛ چرا که از یک سو حافظ میراث فرهنگی و از سوی دیگر مؤثرترین ابزار انتقال علوم، معارف، ارزش‌های اعتقادی، فرهنگی و ملی است.

در جهان امروز، نوشتن یکی از مهارت‌های بهتر زیستن است؛ توانایی بیان مقصود در قالب نوشته، نیاز اولیة زندگی اجتماعی و مؤثرترین راه ارتباطی در فضای رسانه‌های نوپدید است. هر کتاب، در حقیقت، تجربه‌ای از نوشتن را به همراه دارد. خواندن دقیق کتاب‌های مناسب، می‌تواند سرمشق درست‌اندیشی و آسان‌نویسی باشد. کتاب‌خوانی، یکی از شیوه‌های مناسب برای رشد اندیشه و افزودن بر توانایی‌های ذهن و زبان است. نویسنده نیز با خواندن، اندیشیدن و نوشتن، به آفرینش نوباوه فکری خود دست می‌یابد. به بیان دیگر، نوشتن، فرزند خواندن است. هر چه بیشتر بخوانیم، توانایی‌های ذهن ما بیشتر نیرو می‌گیرد و کار نوشتن برای ما آسان‌تر می‌شود.

کتاب فارسی و نگارش پایه دهم، بر بنیاد رویکرد عام «برنامه درسی ملی جمهوری اسلامی ایران»، یعنی شکوفایی فطرت الهی، استوار است و با توجه به عناصر پنج‌گانه (علم، تفکر، ایمان، اخلاق، عمل) و جلوه‌های آن در چهار پهنه (خود، خلق، خلقت و خالق) و بر پایه اهداف «برنامه درسی فارسی»، در شانزده درس سازماندهی و تألیف شده است.

برای اجرای بهتر این برنامه و اثربخشی فرایند آموزش، توجه همکاران ارجمند را به نکات زیر، جلب

می‌کنیم:

## الف) فارسی :

رویکرد خاص برنامه‌ فارسی آموزی، رویکرد مهارتی است؛ یعنی بر آموزش و تقویت مهارت‌های زبانی و فرازبانی و ادبی تأکید دارد و ادامه‌ منطقی کتاب‌های فارسی دوره‌ ابتدایی و دوره‌ متوسطه اول است؛ به همین روی، لازم است همکاران گرامی از ساختار و محتوای کتاب‌های پیشین، آگاهی داشته باشند.

■ رویکرد آموزشی کتاب، رویکرد فعالیت‌بنیاد و مشارکتی است؛ بنابراین، طراح و به‌کارگیری شیوه‌های آموزشی متنوع و روش‌های همیاری و گفت و گو توصیه می‌شود. حضور فعال دانش‌آموزان در فرایند یاددهی - یادگیری، کلاس را سرزنده، بانشاط و آموزش را پویاتر می‌سازد و به یادگیری، ژرفای بیشتری می‌بخشد.

■ در بخش مهارت‌های خوانداری، بایسته است ویژگی‌های گفتاری و آوایی زبان فارسی همچون لحن، تکیه، آهنگ و دیگر خُرده مهارت‌ها به طور مناسب، مورد توجه قرار گیرد.

■ با توجه به رویکرد مهارتی، آنچه در بخش بررسی متن اهمیت دارد؛ کالبد شکافی عملی متون است؛ یعنی فرصتی خواهیم داشت تا متن‌ها را پس از خوانش، بررسی کنیم. این کار، سطح درک و فهم ما را نسبت به محتوای اثر، فراتر خواهد برد. یکی از آسان‌ترین و کاربردی‌ترین شیوه‌های بررسی، کالبد شکافی و تحلیل هر اثر، این است که متن در سه قلمرو بررسی شود: زبانی، ادبی و فکری.

■ در آموزش، به ویژه در قلمرو زبانی و ادبی از بیان مطالب اضافی که به انباشت دانش و فرسایش ذهنی دانش‌آموزان، منجر می‌شود، پرهیز گردد.

■ در بخش «گنج حکمت»، حکایات با هدف پرورش مهارت‌های خوانداری، ایجاد نشاط و طراوت ذهنی، آشنایی با متون مختلف و مهم‌تر از همه، پرورش فرهنگ مطالعه و کتاب‌خوانی، در ساختار فارسی گنجانده شده‌اند تا زمینه رشد و تقویت سواد خواندن، توانایی درک و فهم، پرورش روحیه نقد و تحلیل متون، فراهم گردد.

■ تقویت توانایی فهم و درک متن، یکی از برجسته‌ترین اهداف آموزشی این درس است. ایجاد فرصت برای تأمل در لایه‌های محتوا و همفکری گروه‌های دانش‌آموزی، به پرورش قدرت معناسازی ذهنی زبان‌آموزان کمک می‌کند.

## ب) نگارش :

یکی از ویژگی‌های این کتاب در بخش نگارش، آوردن نمونه‌های فراوان از نویسندگان است. این کار، افزون بر آشنایی خوانندگان با نویسندگان و آثارشان، آنها را به طور عملی با شیوه‌های گوناگون نوشتن نیز آشنا می‌سازد. این نمونه‌های برگزیده از بی‌شمار آثار، گلچینی رنگارنگ از سرمشق مهارت نوشتن هستند. البته باید خاطر نشان ساخت که نمونه‌متن‌هایی که بی‌نشان هستند، از قلم مؤلفان این کتاب، تراویده‌اند.

■ در ساختار هر درس، بعد از متن آموزشی، تمرین‌های نوشتنی با عنوان «کارگاه نگارش»، در بخش‌های «تولید متن»، «ارزیابی نوشته» و «مَثَل نویسی» سازماندهی شده است.

■ فعالیت‌های «کارگاه نگارش» با نظمی علمی و آموزشی به دنبال هم آمده‌اند؛ شماره یک با هدف تقویت توانایی بازشناسی، تشخیص، تقویت توانایی نوشتن و تولید متن و شماره دو با هدف تقویت داوری و توانایی بررسی، تحلیل و نقدنویسی طرّاحی شده است. «مَثَل نویسی»، تمرینی برای بازآفرینی و گسترش مثل است. در مثل نویسی، دانش آموزان با افزودن شاخ و برگ به اصل مثل، نوشته جدیدی را خلق می‌کنند. «مثل» در بارورسازی ذهن و زبان و پرورش حافظه و تقویت خوب سخن گفتن و زیبا نوشتن، بسیار مؤثر است.

■ به کارگیری روش‌هایی چون: زایش و برخورد اندیشه‌ها (روشن‌سازی طرز تلقی)، بارش فکری، نوآفرینی (بدیعه‌پردازی) و حل مسئله، در آموزش مفاهیم این کتاب، اثربخش و کارا خواهد بود. بنیاد نوشتن و تولید متن، فعالیت‌های فردی است؛ اما مراحل پیش از نوشتن و پس از نوشتن، بهتر است جمعی و گروهی باشد. بنابراین، فرایندی سه مرحله‌ای پیش رو خواهیم داشت:

الف) پیش از نوشتن      ب) نوشتن      پ) پس از نوشتن

■ مرحله نخست، فرصتی برای هم‌اندیشی، بارش فکری و توانایی تشخیص آموخته‌ها در نمونه‌های ارائه شده است. گفت و گو در باره موضوع، تبادل اطلاعات، طرّاحی نقشه ذهنی و... همه در این مرحله انجام می‌گیرد. مرحله دوم، زمان تولید نوشته است. هر کس به سراغ دفتر و قلم خود می‌رود و با توجه به خواننده‌ها و اندوخته‌های پیشین و نقشه ذهنی طرّاحی شده، نوشتن را آغاز می‌کند. مرحله سوم، هنگام بازبینی و ویرایش است. این کار هم می‌تواند با مشارکت گروهی و با همفکری انجام گیرد.

■ برای کسب مهارت نوشتن، ضروری است فرایند آموزش، زایش و بارش فکری، سازماندهی ذهنی، تولید، تمرین و تکرار شود. بدین سبب، این درس، کاملاً ورزیدنی و عملی است و در ارزشیابی از آن، جایی برای طرح پرسش‌های شناختی و حفظ کردنی نیست. یکی از اصلی‌ترین دلایل کم بودن حجم و تعداد درس‌ها همین است؛ کمتر حرف بزنیم و بیشتر به نوشتن، فرصت بدهیم. در هر درس، سنجه‌ها و معیارهایی را برشمرده‌ایم که لازم است در نوشته‌های دانش‌آموزان و ارزیابی از آنها مورد توجه قرار گیرد.

امیدواریم آموزش این کتاب، به رشد و شکوفایی زبان و ادب فارسی و پرورش شایستگی‌های زبانی در نسل جوان، یاری رساند و به گشایش کرانه‌های امید و روشنایی، فرا روی آینده‌سازان ایران عزیز بینجامد.

گروه زبان و ادب فارسی

دفتر تألیف کتاب‌های درسی ابتدایی و متوسطه نظری

www.literature-dept.talif.sch.ir



۱ ای نام تو بجز سر آغاز  
 ای یاد تو مونسِ روانم  
 ای کارگشای هر چه هستند  
 صاحب تویی، آن دگر غلام اند  
 ۵ گنج تو به بدل کم نیاید  
 هم قصه ناموده دانی  
 ای عقل مرا کفایت از تو  
 تا غرق نشد سفینه در آب  
 هم تو به عنایت الهی  
 ۱۰ از خلقت خود رحاییم ده  
 بی نام تو نامه که کنم باز؟  
 جز نام تو نیست بر زبانم  
 نام تو کلید هر چه بستند  
 سلطان تویی، آن دگر کدام اند؟  
 وز گنج کس این کرم نیاید  
 هم نامه ناموشته خوانی  
 جستن ز من و هدایت از تو  
 رحمت کن و دست گیر و دریاب  
 آنجا قدم رسان که خواهی  
 با نور خود آشناییم ده

نظامی

## از آموختن، ننگ مدار

تا توانی از نیکی کردن میاسا و خود را به نیکی و نیکوکاری به مردم نمای و چون نمودی به خلاف نموده مباش. به زبان، دیگر مگو و به دل دیگر مدار، تا گندم نمای جو فروش نباشی؛ و اندر همه کاری داد از خویشتن بده، که هر که داد از خویشتن بدهد، از داور مستغنی باشد و اگر غم و شادیت بُود، به آن کس گوی که او تیمار غم و شادی تو دارد و اثر غم و شادی پیش مردمان، بر خود پیدا مکن و به هر نیک و بد، زود شادان و زود اندوهگین مشو، که این فعل کودکان باشد.

بدان کوش که به هر مُحالی از حال و نهاد خویش بنگردی، که بزرگان به هر حق و باطلی از جای نشوند، و هر شادی که بازگشت آن به غم است، آن را شادی مشمّر، و به وقت نومیدی امیدوارتر باش و نومیدی را در امید، بسته دان و امید را در نومیدی.

رنج هیچ کس ضایع مکن و همه کس را به سزا، حق شناس باش؛ خاصه قرابت خویش را؛ چندان که طاققت باشد با ایشان نیکی کن و پیران قبیله خویش را حرمت دار، ولیکن به ایشان مولع مباش تا همچنان که هنر ایشان همی بینی، عیب نیز بتوانی دید؛ و اگر از بیگانه نایمن شوی، زود به مقدار نایمندی، خویش را از وی ایمن گردان و از آموختن، ننگ مدار تا از ننگ رسته باشی.

قابوس نامه، عنصر المعالی

## کارگاه درس پژوهی

۱ در متن درس، سه گروه کلمات متضاد بیابید.

۲ سه هم خانواده در مقابل هر واژه بنویسید.

■ حرمت:

■ مقدار:

■ مستغنی:

۳ با نگاه به متن درس، برای هریک از موارد زیر، نمونه‌ای پیدا کنید.

■ اسم ساده:

■ اسم مشتق:

■ صفت مرکب:

۴ جدول زیر را کامل نمایید. (با حفظ شخص)

مضارع اخباری	ساخت منفی	امر	فعل
			شنیده بودی
			خواهند پرسید

۵ چرا نویسنده، چنین توصیه‌ای می‌کند؟

«اثر غم و شادی پیش مردمان، بر خود پیدا مکن.»

۶ مَثَل «گندم نمای جوفروش مباح» آدمی را از چه کاری بر حذر می‌دارد؟

## گنجِ حکمت      راهِ تندرستی

یکی از ملوک عَجَم، طبیبی حاذق به خدمت مصطفی، صلی الله علیه و سلم، فرستاد؛ سالی در دیار عرب بود و کسی تجربه پیش او نیاورد و معالجه از وی در نخواست. پیش پیغمبر آمد و گله کرد که: مرین بنده را برای معالجت اصحاب فرستاده‌اند و در این مدت، کسی التفاتی نکرد تا خدمتی که بر بنده معین است، به جای آورد. رسول، علیه السلام، گفت: این طایفه را طریقتی است که تا اشتها غالب نشود، نخورند و هنوز اشتها باقی بود که دست از طعام بدارند. حکیم گفت: این است موجب تندرستی؛ زمین ببوسید و برفت.



گلستان، باب سوم، سعدی

یکی از نخستین پرسش‌هایی که هنگام نوشتن، باید به آن پاسخ گفت، این است:  
«دربارهٔ چه موضوعی بنویسیم؟».

وقتی کسی موضوعی برای نوشتن پیدا نمی‌کند، به طنز می‌گوید: «نویسندگان، قبلاً همه چیز را نوشته‌اند، دیگر موضوعی برای نوشتن نمانده است»، یا به قول فردوسی:

«سخن هر چه گویم همه گفته‌اند بر و باغ دانش، همه زفته‌اند»

دشواری اصلی در نوشتن، نبودن موضوع نیست. ما گمان می‌کنیم، موضوع باید جذاب و فوق‌العاده باشد تا دربارهٔ آن بنویسیم؛ دشواری نوشتن از همین جا آغاز می‌شود. اگر به اطرافمان نگاه کنیم، موضوع‌های فراوانی برای نوشتن پیدامی‌کنیم و بی‌آنکه به اهمیت آنها پی ببریم، می‌توانیم فهرستی از آنها تهیه کنیم؛ مثل قلم، دیوار، پدر، صدای زنگ، سقف، گل‌دان، شهر، درخت، معلم، ابر، کاغذ، باران. هر کدام از این موضوع‌ها ساده به نظر می‌آیند؛ اما می‌توان آنها را گسترش داد و به موضوعاتی متنوع و جذاب تبدیل کرد.

یکی از روش‌ها، برای تبدیل کردن موضوع‌های معمولی به نوشته‌های جذاب، «پرسشگری» است. در این روش، ذهن را کاملاً آزاد می‌گذاریم و دربارهٔ «موضوع» مورد نظر پرسش‌های متنوع، طرح می‌کنیم.

مثلاً اگر موضوع نوشتهٔ ما «دیوار» باشد، در نگاه اول، به نظر می‌آید نمی‌توانیم دربارهٔ آن، مطلب زیادی بنویسیم؛ اما همین که ذهن خود را آزاد بگذاریم و پرسش‌هایی دربارهٔ آن طرح کنیم، کم‌کم گره‌های ذهنی ما گشوده می‌شود و عرصهٔ نوشتن، گسترش می‌یابد.

گاهی پس از طرح چند پرسش در بارهٔ یک موضوع، احساس می‌کنیم دیگر پرسشی نداریم؛ مثلاً دربارهٔ موضوع «دیوار»، نخست پرسش‌های زیر، به ذهن می‌رسد:

■ جنس دیوار از چیست؟

■ اندازه و ارتفاع دیوار چقدر است؟

■ دیوار چه رنگی است؟

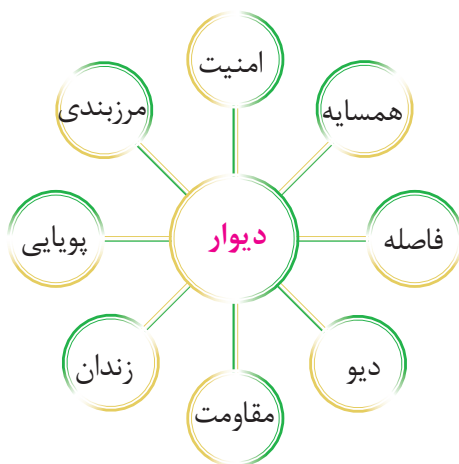
■ چرا خانه دیوار دارد؟

■ دیوارهای مشهور دنیا کدام‌اند؟

زمانی که ذهنمان در تنگنای طرح پرسش‌های بیشتر گرفتار شد، باید با شگردهایی خود را از این بند، رها سازیم و راهی برای گسترش موضوع بیابیم. راه‌های زیر به شکوفایی ذهن و گسترش پرسش‌ها و گشودن گره ذهنی کمک می‌کنند:

### الف) بارش فکری:

در این روش، اولین گام ایجاد فرصت برای فکر کردن و معناسازی است و فکر، کاملاً آزاد و رهاست. گام دوم، کشف روابط میان اشیا و پدیده‌هاست. بدین‌سان، خلق و آفرینش آسان می‌شود و پرسش‌ها در ذهن و زبان، جاری می‌گردد. مثلاً موضوع دیوار، مفاهیم زیر را به ذهن می‌آورد:



از میان این موضوع‌ها و مفاهیم، یکی را برمی‌گزینیم؛ مثلاً برای مفهوم «فاصله» پرسش‌های زیر را طرح می‌کنیم:

- آیا هر فاصله‌ای را می‌توان دیوار دانست؟
- چه دیوارهایی وجود دارد که نمی‌توان آنها را دید؟
- چگونه تنبلی می‌تواند دیواری بین آدمی و موفقیتش باشد؟
- آیا قهر، نفرت، بدبینی، حسادت و... می‌توانند دیوار باشند؟

### (ب) اگر نویسی:

بهره‌گیری از «اگر»، ذهن را در فضای بی‌کران رها می‌سازد تا بتواند موضوع را در حالت‌ها و موقعیت‌های گوناگون تصوّر کند و برای آن، دست به آفرینش بزند. در حقیقت، به کارگیری «اگر» به ذهن ما امکان می‌دهد که خود را در پهنه وسیعی از مفاهیم و موضوع‌ها ببیند و آسان‌تر به پرسش و انتخاب پردازد.

مثال:

- اگر در دنیا دیواری وجود نداشت، چه می‌شد؟
- اگر دیوارها می‌توانستند حرف بزنند، چه می‌گفتند؟
- اگر دور هر شهر دیواری کشیده بودند، چه می‌شد؟
- اگر دیوارها متحرک بودند، چه می‌شد؟
- اگر .....



## پ) گزین گفته‌ها:

با بهره‌گیری از سخنان ناب و برگزیده مشاهیر، آیات، احادیث، سخنان حکمت‌آمیز، ضرب‌المثل‌ها، شعرها و کنایاتی که درباره موضوع گفته شده است، می‌اندیشیم و پرسش‌های دیگری طرح می‌کنیم؛ مثال:

■ آیا همه دیوارها موش دارند؟

■ آیا همه دیوارها گوش دارند؟

■ چرا گاهی به در می‌گوییم تا دیوار بشنود؟

■ برای چه، دیوار بعضی‌ها کوتاه است؟

■ خاری که بالای دیوار می‌روید، چه جایگاهی دارد؟

■ منظور سهراب سپهری از مصراع «در ده بالا دست، چینه‌ها کوتاه است!»

چیست؟





ملاحظه کردید که برای پرورش موضوع، سه شگرد مطرح شد که به کمک آنها توانستیم اندیشه‌مان را وسعت دهیم. توجه داشته باشید که نویسنده متناسب با موضوع، روش را انتخاب می‌کند و می‌تواند از همه شگردها نیز بهره ببرد.

بعد از طرح پرسش‌ها، نوبت پاسخ دادن به آنهاست. مهم‌ترین اصل در این مرحله، شاخ و برگ دادن به پاسخ‌ها، پاسخ‌سازی و پرهیز از پاسخ‌های بله یا خیر یا جواب‌های کوتاه است. در این روش، تنها پاسخ‌های تشریحی و توصیفی است که در خلق نوشته به ما کمک می‌کند؛ مانند: پرسش: آیا هر فاصله‌ای را می‌توان یک دیوار دانست؟

پاسخ: هر فاصله خودش یک دیوار است. دیوار، بین دو چیز جدایی می‌اندازد. فاصله هم بین دو چیز یا چیزهایی جدایی می‌اندازد. اگر بگوییم فاصله از دیوار بدتر است، اغراق نکرده‌ایم. شاید بشود از هر دیواری، هر چند بلند، بالا رفت و آن طرف دیوار را دید؛ اما گاهی فاصله را نمی‌شود پُر کرد. مثلاً وقتی بین دو دوست فاصله می‌افتد، آیا می‌توان این فاصله را پر کرد؟ تذکر: در مرحله ایجاد پرسش و پاسخ، آنچه مهم است، توانایی آفرینشگری و قدرت پاسخ‌سازی است. هدف این درس، تقویت مهارت نوشتن است نه فقط پاسخ‌دادن کوتاه و مستقیم به سؤال، بلکه پرسش‌ها ایستگاه و بهانه‌ای برای بهتر و جهت‌دار اندیشیدن و نوشتن هستند. در حقیقت، هنگام پاسخ‌دادن به پرسش‌ها، باید «پاسخ‌سازی» کنیم؛ یعنی تنها به جواب نیندیشیم؛ به چگونه نوشتن جواب هم بیندیشیم و به خودمان فرصت بدهیم تا پاسخ را خوب پیوریم و با شاخ و برگ مناسب‌تر، پاسخی نیکوتر بسازیم.

سخن دیگر اینکه، در تنظیم نهایی نوشته خودمان، باید به اصول بندنویسی و رعایت انسجام متن هم توجه کنیم؛ یعنی، نظم و سیر محتوا و ارتباط میان بخش‌های نوشته را در نظر داشته باشیم.

# کارگاه نگارش

۱ موضوعی را انتخاب کنید و درباره آن، پرسش‌هایی مناسب طرح نمایید. سپس یک پرسش را از بین آنها انتخاب کنید و به آن پاسخ دهید.

..... موضوع:

..... پرسش‌ها:

..... ■

..... ■

..... ■

..... ■

..... ■

..... ■

..... ■

..... ■

..... ■

..... ■

..... ■

..... ■

..... ■

..... ■

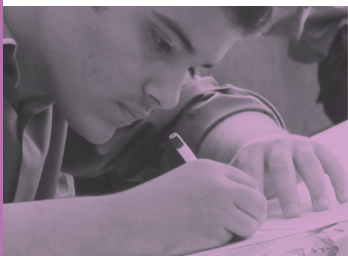
..... ■

پرسش انتخاب شده:

..... ■

متن تولیدی:

Blank writing area with horizontal dotted lines for text entry.



۲ پرسش‌ها و پاسخ‌های دوستانان را بر پایهٔ سنجه‌های زیر، ارزشیابی کنید.

گزارش عملکرد		شمارک	سنجه‌های ارزیابی	ردیف
عددی	انشایی (توصیفی)			
		۵	طرح پرسش‌های متنوع با بهره‌گیری از شگردهای زیر: <input checked="" type="radio"/> بارش فکری <input checked="" type="radio"/> اگر نویسی <input checked="" type="radio"/> گزین گفته‌ها	۱
		۵	شاخ و برگ دادن به پاسخ‌ها	۲
		۵	رعایت اصول بند نویسی	۳
		۲	شیوهٔ خواندن	۴
		۳	رعایت املا و نکات نگارشی	۵
		۲۰	جمع بندی	

■ با توجه به ارزشیابی بالا، برداشت نهایی خود را از نوشتهٔ دوستانان، در چند سطر بنویسید:

.....

.....

.....

.....

# مَثَلِ نویسی

❁ برداشت خود را از مَثَلِ «برو کار می کن، مگو چیست کار»، در یک بند بنویسید.

Blank writing area with a solid purple top bar, a solid purple bottom bar, and a central area with horizontal dotted lines for writing.

از سال چهارم تا ششم ابتدایی با خسرو هم کلاس بودم. در تمام این مدّت سه سال نشد که یک روز کاغذ و مدادی به کلاس بیاورد یا تکلیفی انجام دهد. با این حال، بیشتر نمره‌هایش بیست بود. وقتی معلّم برای خواندن انشا، خسرو را پای تخته صدا می‌کرد، دفترچه من یا مصطفی را که در دو طرف او روی نیمکت نشسته بودیم، برمی‌داشت و صفحه سفیدی را باز می‌کرد و ارتجالاً انشایی می‌ساخت و با صدای گرم و رسا به اصطلاح امروزی‌ها «اجرا می‌کرد» و یک نمره بیست با مبلغی آفرین و احسنت تحویل می‌گرفت و مثل شاخ شمشاد می‌آمد و سر جای خودش می‌نشست!

و اما سبک «نگارش» که نمی‌توان گفت؛ زیرا خسرو هرگز چیزی نمی‌نوشت؛ باید بگویم سبک «تقریر» او در انشا تقلیدی بود کودکانه از گلستان سعدی. در آن زمان ما گلستان سعدی را از بر می‌کردیم و منتخبی از اشعار شاعران مشهور و متون ادبی و نصاب الصّبیان را از کلاس چهارم ابتدایی به ما درس می‌دادند. خسرو تمام درس‌ها را سر کلاس یاد می‌گرفت و حفظ می‌کرد و دیگر احتیاجی به مرور نداشت.

یک روز میرزا مسیح خان، معلّم انشا، که موضوع «عبرت» را برای ما معین کرده بود، خسرو را صدا کرد که انشایش را بخواند. خسرو هم مطابق معمول، دفتر انشای مرا برداشت و صفحه سفیدی از آن را باز کرد و با همان آهنگ گیرا و حرکات سر و دست و اشارت‌های چشم و ابرو شروع به خواندن کرد. میرزا مسیح خان سخت نزدیک‌بین بود و حتّی با عینک دور بیضی و دسته مفتولی و شیشه‌های کلفت زنگاری، درست و حسابی نمی‌دید و ملتفت نمی‌شد که خسرو از روی کاغذ سفید، انشای خود را می‌خواند.

باری، خسرو انشای خود را چنین آغاز کرد:  
«دی که از دبستان به سرای می شدم، در گنجِ خلوتی از  
بَرزن، دو خروس را دیدم که بال و پَر افراشته، در هم آمیخته  
و گرد برانگیخته اند...»

در آن زمان، کلمات «دبستان» و «بَرزن» مانند امروز متداول  
نبود و خسرو از این نوع کلمات بسیار در خاطر داشت و حتی در  
صحبت و محاوره عادی و روزمره خود نیز آنها را به کار می برد و این  
یکی از استعدادهای گوناگون و فراوان و در عین حال چشمه ای  
از خوشمزگی های رنگارنگ او بود.



انشای ارتجالی خسرو را عرض می‌کردم. دنباله‌اش این بود:

«یکی از خروسان، ضربتی سخت بر دیده حریف نواخت به صدمتی که «جهان تیره شد پیش آن نامدار». لاجرم سپر بینداخت و از میدان بگریخت. لیکن خروس غالب، حرکتی کرد نه مناسب حال درویشان. بر حریف مغلوب که تسلیم اختیار کرده، مخدول و نالان استرحام می‌کرد، رحم نیاورد و آن چنان او را می‌کوفت که «پولاد کوبند آهنگران».

دیگر طاقت دیدنم نماند. چون برق به میان میدان جستم. نخست خروس مغلوب را بادشنه‌ای که در جیب داشتیم، از رنج و عذاب برهانیدم و حلالش کردم. آنگاه به خروس سنگدل پرداختم و به سزای عمل ناجوانمردانه‌اش سرش از تن جدا و او را نیز بسمل کردم تا عبرت همگان گردد. پس هر دوان را به سرای بردم و از آنان هلیمی ساختم بس چرب و نرم.

«مخور طعمه جز خسروانی خورش که جان یابدت زان خورش، پرورش»

به دل راحت نشستیم و شکمی سیر نوش جان کردم:

«دمی آب خوردن پس از بدسگال به از عمر هفتاد و هشتاد سال»

میرزا مسیح خان با چهره گشاده و خشنود، قلم آهنین فرسوده را در دوات چرک گرفته شیشه‌ای، فروبرد و از پشت عینک زنگاری، نوک قلم را ورنانداز کرد و با دو انگشت بلند و استخوانی خود گُرک و پشم سر قلم را با وقار و طمأنینه تمام پاک کرد و پس از یک ربع ساعت، نمره بیست با جوهر بنفش برای خسرو گذاشت و ابتدا هم ایرادی نگرفت که بچه جان، اولاً خروس چه الزامی دارد که حرکاتش «مناسب حال درویشان» باشد؛ دیگر اینکه، خروس غالب چه بدسگالی به تو کرده بود که سر از تنش جدا کردی؟ خروس، عبرت چه کسانی بشود؟ و از همه اینها گذشته اصلاً به چه حق، خروس‌های مردم را سر بریدی و هلیم درست کردی و خوردی؟ خیر، به قول امروزی‌ها این مسائل اساساً مطرح نبود.

عرض کردم: حرام از یک کف دست کاغذ و یک بند انگشت مداد که خسرو به مدرسه بیاورد یا لای کتاب را باز کند؛ با این حال، شاگرد ممتازی بود و از همه درس‌های حفظی بیست می‌گرفت؛ مگر در ریاضی که «کمیتش لنگ بود...» و همین باعث شد که نتواند



تصدیق نامه دوره ابتدایی را بگیرد.

من خانواده خسرو را می‌شناختم. آنها اصلاً شهرستانی بودند. خسرو در کوچکی بی‌مادر شد. پدرش آقا رضاخان، توجهی به تربیت او نداشت؛ فقط مادر بزرگ او بود که نوه پسریش را از جان و دل دوست می‌داشت. دل خوشی و دل گرمی و تنها پناه خسرو هم در زندگی همین مادر بزرگ بود؛ زنی باخدا، نمازخوان، مقدس. با قربان و صدقه خسرو را هر روز می‌نشاند و وادار می‌کرد قرآن برایش بخواند.

دیگر از استعدادهای خداداد خسرو، آوازش بود.

معلم قرآن ما میرزا عباس بود. شعر هم می‌گفت؛ زیاد هم می‌گفت؛ اما به قول نظامی «خشت می‌زد». زنگ قرآن که می‌شد، تا پایش به کلاس می‌رسید، به خسرو می‌گفت: «بیچه! بخوان.» خسرو هم می‌خواند.

خسرو، موسیقی ایرانی، یعنی آواز را از مرحوم درویش خان آموخته بود.

یک روز که خسرو زنگ قرآن، در «شهناز» شوری به پا کرده بود، مدیر مدرسه که در ایوان دراز از بر کلاس‌ها رد می‌شد، آواز خسرو را شنید. وارد کلاس شد و به میرزا عباس عتاب کرد که «این تلاوت قرآن نیست. آواز خوانی است!». میرزا عباس تا خواست جوابی بدهد، خسرو این بیت سعدی را با آواز خوش شش دانگ خواند:

«اُشتر به شعر عرب در حالت است و طَرَب

گر ذوق نیست تو را کز طبع جانوری»

مدیر آهسته از کلاس بیرون رفت و دم برنیاورد. خسرو همچنان می‌خواند و مدیر از پشت در گوش می‌داد و لذت می‌برد که خود، مردی ادیب و صاحب دل بود.

یک روز خسرو برخلاف عادت مألوف یک کیف حلبی که روی آن با رنگ روغن ناشیانه گل و بته نقاشی شده بود، به مدرسه آورد. همه حیرت کردند که آفتاب از کدام سمت برآمده که خسرو کیف همراه آورده است!

زنگ اول، نقاشی داشتیم. معلم نقاشی ما یکی از سرتیپ‌های دوران ناصرالدین شاه بود و ما هم او را «جناب سرتیپ» می‌گفتیم.

خسرو با آنکه کیف همراه آورده بود، دفتر نقاشی و مداد مرا برداشت و تصویر سرتیپ را با «ضمائم و تعلیقات» در نهایت مهارت و استادی کشید و نزد او برد و پرسید: «جناب

سرتیپ، این را من از روی «طبیعت» کشیده‌ام؛ چطور است؟» مرحوم سرتیپ آهسته اندکی خود را جمع و جور کرد و گفت: «خوب کشیدی؛ دستت خیلی قوت داره!».

خسرو در کیف را باز کرد. من که پهلوی او نشسته بودم، دیدم محتوای آن کوزه‌های رنگارنگ کوچکی بود پر از انواع «مربّاجات».

معلوم شد مادر بزرگش مربّا پخته و در بازگشت از زیارت قم آن کیف حلبی و کوزه‌ها را آورده بود.

خسرو بزرگ‌ترین کوزه را که مربّای به داشت، خدمت جناب سرتیپ برد و دو دستی تقدیمش کرد. سرتیپ هم که رهاوردی باب دندان نصیبش شده بود، با خوش رویی و در عین حجب و فروتنی آن را گرفت و بالا کشید و هر وقت مربّا از کوزه بیرون نمی‌آمد، با سر انگشت تدبیر آن را خارج می‌کرد و با لذت تمام فرو می‌داد و به صدای بلند می‌گفت: «الها! صد هزار مرتبه شکر»، که شکر نعمت، نعمت افزون کند.

گفتم خسرو، آوازی بسیار خوش داشت و استعدادی فیاض در فراگرفتن موسیقی. وقتی که از عهده امتحان سال ششم ابتدایی برنیامد، یکی از دوستان موسیقی شناس که در آن اوان دو کلاس از ما جلوتر بود، به خسرو توصیه کرد که به دنبال آموختن موسیقی ملی برود... خسرو بی‌میل نبود که دنبال موسیقی برود؛ ولی وقتی موضوع را به مادر بزرگش گفت، به قول خسرو، اشک از دیده روان ساخت که ای فرزند، حالالت نکنم که مطربی و مسخرگی پیشه سازی که «همه قبیله من عالمان دین بودند». خسرو هم با آنکه خودرو و خودسر بود، اندرز مادر بزرگ ناتوان را به گوش اطاعت شنید و پی موسیقی نرفت.

خسرو در ورزش هم استعدادی شگرف داشت. با آن سن و سال با شاگردان کلاس‌های هشتم و نهم (مدرسه ما نه کلاس بیشتر نداشت) کشتی می‌گرفت و همه را زمین می‌زد؛ به طوری که در مدرسه حریفی در برابر او نماند. گفتم که خسرو در ریاضیات ضعیف بود و چون نتوانست در این درس نمره هفت بیاورد، با آنکه نمره‌های دیگرش همه عالی و معدّل نمره‌هایش ۱۵/۷۵ بود، از امتحان ششم ابتدایی رد شد؛ پس ترک تحصیل کرد و دنبال ورزش را گرفت.

من دیگر او را نمی‌دیدم تا روزی که اولین مسابقه قهرمانی کشتی کشور برگزار شد. خسرو را در میان تُشک با حریفی قوی پنجه که از خراسان بود، دیدم. خسرو حریف را با چالاکي و حسابگری به قول خودش «فرو کوفت» و در چشم به هم زدنی پشت او را به خاک رسانید.

قهрман کشور شد و بازوبند طلا گرفت. دیگر «خسرو پهلوان» را همه می شناختند و می ستودند و تکریمش می کردند؛ ولی چه سود که «حسودان تنگ نظر و عنودان بدگهر» وی را به می و معشوق و لهو و لعب کشیدند (این عین گفته خود اوست، در روزگار شکست و خفت به طوری که در مسابقات سال بعد با رسوایی شکست خورد و بی سر و صدا به گوشه‌ای خزید و رو نهان کرد و به کلی ورزش را کنار گذاشت که دیگر «مرد میدان نبود». این شکست او را از میدان قهرمانی به منجلاب فساد کشید. «فی الجمله نماند از معاصی مُنکری که نکرد و مُسکری که نخورد.» تریاکی و شیرهای شد و کارش به ولگردی کشید.

روزی در خیابان او را دیدم؛ شادی کردم و به سویش دویدم. آن خسرو مهربان و خون گرم با سردی و بی مهربی بسیار نگاهم کرد. از چهره تکیده‌اش بدبختی و سیاه‌روزی می بارید. چشم‌های درشت و پر فروغش چون چشمه‌های خشک شده، سرد و بی حالت شده بود. شیره تریاک، آن شیر بی باک را چون اسکلتی وحشتناک ساخته بود. خدای من! این همان خسرو است؟!

از حالش پرسیدم؛ جوابی نداد. ناچار بلندتر حرف زدم؛ با صدایی که به قول معروف، گویی از ته چاه در می آمد، بازهر خندی گفت: داد زن؛ «من گوش استماع ندارم، لِمَنْ تَقُول». فهمیدم که هم شده است. با آنکه همه چیز خود را از دست داده بود، هنوز چشمه ذوق و قریحه و استعداد ادبی او خشک نشده بود و می تراوید. از پدر و مادر بزرگش پرسیدم. آهی کشید و گفت: «مادر بزرگم دو سال است که مرده است. بابام راستش نمی دانم کجاست».

گفتم: «خانه ات کجاست؟»

آه سوزناکی کشید و در جوابم خواند:

«کبوتری که دگر آشیان نخواهد دید قضا همی بردش تا به سوی دانه و دام»

و بدون خدا حافظی، راه خود گرفت و رفت.

از این ملاقات، چند روزی نگذشت که خسرو در گوشه‌ای، زیر پلاسی مُندرس، بی سر و صدا، جان سپرد و آن همه استعداد و قریحه را با خود به زیر خاک برد.

عبدالحسین وجدانی

## کارگاه درس پژوهی

- ۱ دو هم خانواده برای هر یک از واژگان زیر بنویسید.
  - ضمائم:
  - تعلیقات:
  - معاصی:
- ۱ کدام بخش درس، به تأثیر دوست و همنشین تأکید دارد، آن چند سطر را بنویسید.
- ۳ به نظر شما، چرا خسرو با آن همه استعداد و توانایی به سرانجامی تلخ دچار شد؟
- ۴ مقصود از عبارت «**در ریاضی، کُمیتش لنگ بود**» چیست؟
- ۵ بیت زیر با کدام بخش درس تناسب دارد، توضیح دهید.

بیموزمت کیمیای سعادت      زهم صحبت بد، جدایی جدایی
- ۶ نقش دستوری کلمات مشخص شده را بنویسید و زمان و نوع فعل را معین کنید.

روزی خسرو را در خیابان دیدم.



## گنج حکمت روزی ده و روزی

یکی را شنیدم از پیران مرتبی که مریدی را همی گفت: ای پسر، چندان که تعلق خاطر آدمیزاد به روزی است اگر به روزی ده بودی، به مقام از ملائکه در گذشتی.

گلستان، باب هفتم، سعدی



روزی همراه چند تن از دانش‌آموزان کلاس به کتابخانه رفتیم. در فهرست کتاب‌های موجود، عنوان «گل» نظرمان را جلب کرد. یکی از دوستان گفت: «شاید این کتاب دربارهٔ بهترین گل زنان فوتبال باشد».

دیگری گفت: «ممکن است دربارهٔ گل کاری و باغبانی باشد».  
سومی گفت: «حتی می‌تواند دربارهٔ نغمهٔ بلبل باشد».  
خلاصه، هر یک چیزی گفتند.

از کتابدار درخواست کردیم و کتاب را آورد. اما همین که فهرست مطالب را دیدیم، همه تعجب کردیم.

راستی چرا برای یک موضوع، نوشته‌های متفاوت و رنگارنگی خلق می‌شود؟

وقتی از پشت عینک به طبیعت نگاه می‌کنیم، طبیعت را با همان رنگی می‌بینیم که رنگ شیشهٔ عینک ماست. اگر رنگ شیشهٔ عینک، زرد باشد، طبیعت، زرد و پاییزی جلوه می‌کند. اگر شیشهٔ عینک ما، سبز رنگ باشد، رنگ طبیعت، سبز و بهاری می‌شود.

منظور از عینک نوشتن، نوع نگاه نویسنده به موضوع است. نوع نگاه ما البته به فکر ما بستگی دارد. هر طور که به موضوع نگاه کنیم، نوشتهٔ ما به همان رنگ در می‌آید. اگر از دریچهٔ پدیده‌های دیداری (محسوسات) به موضوع بنگریم، نوشته‌ای عینی و محسوس تولید می‌شود؛ اما اگر از پنجرهٔ ذهن و خیال به موضوع نگاه کنیم، نتیجهٔ آن، خلق نوشته‌ای ذهنی و خیالی‌انگیز خواهد بود.

هر فرد، با توجه به شناختی که نسبت به موضوع دارد، مطلب را از نگاه خود بیان می‌کند. هر کس با توجه به تجربه، آموزش، تربیت و یادگیری، دنیای متفاوتی دارد؛ بنابراین، نوع نگاه و دریچه دید افراد نیز متفاوت است. پس، اصلی‌ترین علت تفاوت نوشته‌ها، نوع نگاه نویسنده به موضوع است. حتی در نوشته‌هایی که موضوع مشترک دارند، به سبب وجود تفاوت در نوع نگاه هر نویسنده به موضوع، تفاوت دیده می‌شود. موضوع نوشته‌های زیر، «قلم» است. با آنکه موضوع متن‌ها یکسان است، هر یک فضای متفاوتی دارند.

### نوشته یک

در سال‌های آغازین دبستان استفاده از مداد توصیه می‌شود و نه خودکار. مداد برای تمرین خوش خطی مناسب‌تر است. به دلیل کندی حرکت مداد، لغزش‌ها هم به حداقل می‌رسد. در ضمن لغزش‌های مدادی قابل پاک شدن و اصلاح است. اگرچه دانش‌آموزان، برای به دست گرفتن خودکار، بی‌صبرند و به خیال خودشان، نوشتن با خودکار برایشان لذت‌بخش است؛ اما بعدها که رفتند



در فهرست بدخط‌ها و به اصطلاح، خطشان خرچنگ‌قورباغه‌ای شد، تازه متوجه می‌شوند که این هوس بچگانه کار دستشان داده است و مجبورند همه جا با نوشته‌هایشان بچرخند و آن را گزارش کنند!

## نوشته دو

حرف از خودکار می‌زدیم؛ خودکار از شأن قلم کاست و دوات را نفی بلد کرد؛ اما این همه ماجرا نبود. خودکار آفتی شد و به جان مداد افتاد. با خودکار مرثیه مداد نوشته شد. مداد، یار دیرینه ما بود.

میان خودکار و مداد، تفاوت بسیار است. مداد را نرمی بود، خودکار را درشتی. مداد با سپیدی کاغذ الفت می‌گرفت. خودکار به پاک‌ی کاغذ چیرگی می‌جوید. آن را شرم و حیا براننده بود و این را پرده‌دری درخور است. مداد سیاه، سیاهی و سپیدی را در خود داشت. خودکار سیاه را جز سیاهی نیست. مداد اگر به خطا می‌رفت، امکان محو خطا بود. خودکار اگر بلغزد، لغزش به پایش نوشته است. مداد خودنمایی نمی‌نمود. خودکار، خودنمایی می‌کند و می‌فریبد.

## ◆ اتاق آبی

## نوشته سه

عالمی مشغول نوشتن با مداد بود.  
کودکی پرسید: چه می‌نویسی؟  
عالم لبخندی زد و گفت: مهم‌تر از نوشته‌هایم، «مدادی» است که با آن می‌نویسم.  
می‌خواهم وقتی بزرگ شدم، مثل این مداد بشوی!  
پسرک تعجب کرد! چون چیز خاصی در مداد ندید!  
عالم گفت: پنج خصلت در این مداد هست. سعی کن آنها را به دست آوری.  
اول: می‌توانی کارهای بزرگی انجام دهی؛ اما فراموش نکنی، دستی وجود دارد که حرکت تو را هدایت می‌کند و آن دست خداست!  
دوم: گاهی باید از مداد تراش استفاده کنی. این باعث رنج مداد می‌شود؛ ولی نوک آن را تیز می‌کند. پس بدان، رنجی که می‌بری از تو انسان بهتری می‌سازد!



سوم: مداد همیشه اجازه می‌دهد برای پاک کردن اشتباه از پاک‌کن استفاده کنی. پس بدان، تصحیح یک کار خطا، اشتباه نیست!

چهارم: چوب مداد در نوشتن مهم نیست، مهم مغز مداد است که درون چوب است. پس همیشه مراقب درونت باش که چه از آن بیرون می‌آید!

پنجم: مداد همیشه از خود اثری باقی می‌گذارد. پس بدان، هر کاری در زندگی‌ات می‌کنی، ردی از آن به جا می‌ماند؛ بنابراین، در انتخاب اعمال دقت کن!

### نوشته چهارم

همین که مداد را دید، آهی کشید و گفت: «عجب، چه کلاه‌ها! معلوم نیست چه کسی و با چه نیتی این کلاه را بر سرش گذاشته؛ اما هر چه باشد، بد نیست. نیم این کلاه فلزی و نیم آن لاستیکی است. لابد فلز را برای این گذاشته‌اند که پایه مناسبی برای نگه‌داشتن نیمه لاستیکی باشد و البته سر مداد را به خوبی در حبس و زندان خود نگه دارد. نیمه لاستیکی آن هم شاید برای این است که بتوانند بیشتر در آن باد کنند و سرانجام مداد را بر باد بنشانند.

### نوشته پنجم

غضنفر با دیدن مداد لبخندی زد و به یاد حرف مادرش افتاد که به او گفته بود: «اگر دفعه دیگر روی دیوار همسایه بروی، پایت را قلم می‌کنم!»

راستی، چگونه می‌شود پای کسی را قلم کرد؟ اگر پا قلم شود، آیا می‌توان با آن نوشت؟

اگر نوشته‌های بالا را با دقت بیشتری بررسی کنیم، درمی‌یابیم که آنها با وجود متفاوت بودنشان، یک اشتراک عمده دارند. بخشی از مطالب این متن‌ها، مبتنی بر تجارب نویسنده است. به بیان دیگر، هر شخص با استفاده از حواس، شناختی از جهان پیرامون خود پیدا می‌کند و آنچه در گفتار یا نوشتار وی می‌آید، باز نمود همان شناخت است. مثلاً وقتی نویسنده در متن یک می‌گوید: «در سال‌های آغازین دبستان استفاده از مداد توصیه می‌شود و نه

خودکار. مداد برای تمرین خوش خطی مناسب‌تر است. به دلیل کندی حرکت مداد، لغزش‌ها هم به حداقل می‌رسد. در ضمن لغزش‌های مدادی قابل پاک شدن و اصلاح است...»، اطلاعاتی را که در مورد مداد دارد، برای خواننده بیان می‌کند. در واقع، او قبلاً در جهان پیرامون خود مداد را دیده و از آن استفاده کرده است و به خاطر دارد تا کلاس سوم، معلم به آنها اجازه نمی‌داد با خودکار بنویسند. هنگامی که می‌نویسد، همان چیزی را گزارش می‌کند که دیده، شنیده و لمس کرده است. به بیان دیگر، مطالب او مبتنی بر حواس است. این نوع نوشته‌ها، متن‌های عینی و محسوس هستند.

بخش دیگری از مطالب متن‌های یک تا پنج، برخاسته از ذهن و تخیل است؛ یعنی نویسنده از محدوده حواس ظاهر، فراتر رفته و وارد فضای ذهن شده است. به دلیل گستردگی ذهن، به تعداد انسان‌ها و با توجه به خلاقیت آنها می‌توان انتظار داشت، متن‌های متعددی درباره هر موضوع، تولید شود. مثلاً نویسنده متن شماره پنج با دیدن قلم، در ذهنش، خاطره‌ای تداعی شده است. نویسنده متن شماره سه نیز به طور غیرمستقیم مسائل اخلاقی را با بیان ویژگی‌هایی برای مداد به انسان‌ها گوشزد می‌کند. در این نوشته‌ها به دلیل وسعت فضای ذهن، تفاوت‌ها، چشمگیر خواهد بود. این نوع نوشته‌ها که در فضای ذهن، رشد و پرورش می‌یابند، ذهنی هستند.

بدیهی است که فضای نوشته‌ها، تلفیقی از فضاهای عینی و ذهنی است؛ مثلاً در متن شماره چهار، نویسنده برخی از ویژگی‌های ظاهری مداد را بیان کرده و هم‌زمان جملاتی نیز از فضای ذهن خود نوشته است؛ اما در برخی از متن‌ها فضای عینی، برجسته‌تر است (مانند نوشته شماره یک) و در بعضی فضای ذهنی غلبه دارد (مانند نوشته شماره سه).





۲ نوشته‌های دوستانتان را بر پایه سنجه‌های زیر، ارزشیابی کنید.

گزارش عملکرد		شمارک	سنجه‌های ارزیابی	ردیف
عددی	انشایی (توصیفی)			
		۵	تولید متن منسجم: ● عینی با بهره‌گیری از حواس ● ذهنی با استفاده از خلاقیت ذهن	۱
		۵	پرهیز از نوشتن جمله‌های طولانی	۲
		۵	رعایت اصول بندنویسی	۳
		۲	شیوه خواندن	۴
		۳	رعایت املا و نکات نگارشی	۵
		۲۰	جمع بندی	

■ با توجه به ارزشیابی بالا، برداشت نهایی خود را از نوشته دوستانتان، در چند سطر بنویسید:

.....

.....

.....

.....

# مَثَلِ نَوِیسی

❁ برداشت خود را از مَثَلِ «از کوزه، همان برون تراود که در اوست»، در یک بند بنویسید.

Blank writing area with a solid purple header bar at the top, a solid purple footer bar at the bottom, and a central area with horizontal dotted lines for writing.

گفتم که ماه من شو، گفتا اگر برآید  
 گفتا ز خوب رویان، این کار کمتر آید  
 گفتا که شب رواست او، از راه دیگر آید  
 گفتا اگر بدانی، هم اوت رهبر آید  
 گفتا خنک نیسی، کز کوی دلبر آید  
 گفتا تو بنگی کن، کاو بنده پرور آید  
 گفتا گلوی باکس، تا وقت آن در آید  
 گفتا خموش حافظ، کاین نخته هم سر آید

۱ گفتم غم تو دارم، گفتا غمت سر آید  
 گفتم ز مهر و رزان، رسم وفا بیاموز  
 گفتم که بر خیالت، راه نظر بیندم  
 گفتم که بوی زلفت، گمراه عالم کرد  
 ۵ گفتم خوشا هوایی کز باد خلد خیزد  
 گفتم که نوش لعلت، مارا به آرزو کشت  
 گفتم دل رحمت، کی عزم صلح دارد  
 گفتم زمان عشرت، دیدی که چون سر آمد

حافظ



## کارگاه درس پژوهی

۱ هر واژه زیر، در متن درس، به چه معنایی آمده است؟

■ خُلد (.....)

■ عشرت (.....)

■ شبِ رو (.....)

۲ با توجه به ساختمان واژه، کلمات مناسب را از متن درس بیابید و مانند نمونه، در جدول زیر قرار دهید.

ساده	مشتق	مرکب
• گُل	• گلدان	• گلاب
• .....	• .....	• .....
• .....	• .....	• .....
• .....	• .....	• .....

۳ قافیه و ردیف را در بیت آغازین و پایانی شعر حافظ مشخص کنید.

۴ هرگاه یک کلمه، به چند معنا در کلام به کار برود، آرایه «ایهام» پدید می آید؛ ایهام، در لغت، به معنای «به وهم و گمان انداختن» همان گونه که در مصراع «چون بوی تو دارد جان، جان را هله بنوازم»، کلمه «بوی» در دو معنای مختلف «رایحه» و «آرزو» به کار رفته است.

نمونه‌ای از این آرایه ادبی را در متن درس بیابید.

۵ بیت زیر (از سنایی)، با کدام قسمت از سروده حافظ، ارتباط مفهومی دارد؟

غم و شادی جهان را نبود هیچ ثبات هر زمان، حال وی از شکل دگر خواهد شد

## گنج حکمت رازداری

روزی یکی نزدیک شیخ آمد و گفت: «ای شیخ آمده‌ام تا از اسرار حق چیزی با من نمایی.»  
شیخ گفت: «باز گرد تا فردا.»  
آن مرد باز گشت.

شیخ بفرمود تا آن روز، موشی بگیرند و در حقه کردند و سر حقه محکم کردند.  
دیگر روز آن مرد باز آمد و گفت: «ای شیخ، آنچه وعده کرده‌ای، بگوی.»  
شیخ بفرمود تا آن حقه را به وی دادند و گفت: «زینهار، تا سر این حقه باز نکنی.»  
مرد حقه را برگرفت و به خانه رفت و سودای آنش بگیرفت که آیا در این حقه، چه سراسر است؟  
هر چند صبر کرد نتوانست. سر حقه باز کرد و موش بیرون جست و برفت.

مرد پیش شیخ آمد و گفت: «ای شیخ، من از تو سرّ خدای تعالی طلب کردم، تو موشی به من دادی؟!»

شیخ گفت: «ای درویش، ما موشی در حقه به تو دادیم، تو پنهان نتوانستی داشت؛ سرّ خدای را با تو بگوییم، چگونه نگاه خواهی داشت؟!»

اسرار التوحید، محمد بن منور

